

## حافظ و جام جم؛ از بازآفرینی محض تا جان‌بخشی بالفعل یک اسطوره

دکتر حجت عباسی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور  
Hoojan3@yahoo.com

### چکیده

بازآفرینی بن‌مایه‌ها و نمادهای اساطیری فرایندی است که در گستره ادبیات فارسی مشخصاً با ظهور عرفان به عنوان دستگاہی تاویل‌گراست که از استخدام و تفسیر هر پدیده و مقوله جهان بیرون در جهت روشن‌گری جهان درون و شیوه‌های توسعه و تعالی آن استقبال می‌کند. سه‌روده وردی، سنایی، عطار و حافظ بیش از دیگر نویسندگان و سرایندگان فارسی‌زبان در این عرصه قلم‌فرسایی و طبع‌آزمایی کرده‌اند. در این میان حافظ دو رویکرد متمایز در این زمینه یعنی خلق نمادها و شخصیت‌های اسطوره‌وار بی‌سابقه یا کم‌سابقه و همچنین فعلیت و تجسم مثالی بخشیدن به نمادهای اساطیری بخصوص جام جم در پیش گرفته که روند بازآفرینی اسطوره‌های کهن را بر خلاف اسلاف اسطوره‌گرای خود به سطحی فراتر از پردازش ایده‌های محض اخلاقی - عرفانی رسانده است. پژوهش حاضر در پی آن است که با واکاوی و بازنمایی زمینه‌ها و راهکارهای دستیابی حافظ به چنین وجه تمایزی در دیوان غزلیات، بعدی دیگر از ابعاد جاودانگی و مقبولیت خاص و عام خواجه راز را تبیین نماید و گامی در جهت اثبات ضروری و کاربردی بودن مقوله‌هایی به ظاهر محض و غیرکاربردی مانند اسطوره و ادبیات بردارد.

واژگان کلیدی: حافظ، اسطوره، جام جم، بازآفرینی بالفعل

### ۱. مقدمه

بارها چه در لباس معلم چه در کسوت دلسوز ادبیات مدعی شده‌ایم که شناخت تاریخ و اساطیر و فرهنگ گذشته‌مان ضرورتی تام دارد؛ اما وقتی پرسیده می‌شویم مصادیق این ضرورت تام چیست معمولاً پاسخ‌ها و مثال‌هایی پیش می‌کشیم که حتی برای خودمان نیز چندان قانع‌کننده نمی‌نماید. تکراری‌ترین پاسخی که بدین پرسش می‌دهیم آن است که اگر کسی با پیشینه آبا و اجدادی خود قطع رابطه کند نمی‌تواند هویتی درست و معنامند برای خود رقم بزند حال آن که خود نیز از چند و چون و کم و کیف این واقعیت، چندان باخبر نیستیم. این از جمله مواردی است که نمی‌توانیم آن‌گونه که باید و شاید، مخاطب تکنولوژی زده امروزین را متقاعد کنیم که ادبیات فارسی بویژه شاهکارهای کلاسیک، نه تنها در حیطه تئوری و زیباشناسی بلکه در حوزه‌های عملی زندگانی نیز قابلیت بهره‌وری دارد.

مقاله حاضر با این ادعا که تجسم جهان‌نمای دیوان حافظ نمونه‌ای از حضور عملی و موثر اسطوره در زندگانی امروزین ماست و با این دغدغه که هم از یک سو به علت رکود ادبی فعلی، ظهور و بروز شاهکارهایی که همچنان جایگاه و نفوذ ادبیات را در ذهن و زبان اجتماع حفظ کند متوقف شده است و هم از سوی دیگر حتی ما دست اندرکاران ادب و هنر نیز خود از بهره‌وری‌های کارکردی و نه صرفاً "محض از گستره ادبیات ناتوانیم بر آن است که با تمرکز بر دیوان حافظ به عنوان یکی از برترین شاهکارهای عرصه ادب فارسی، به پرسش‌هایی نظیر آنچه در پی می‌آید پاسخ دهد باشد که گامی موثر در باب نمودن رویکردها و نگرش‌های تازه نسبت به ادبیات برداشته باشد:

- اساساً چه نیازی به تعامل با گذشته و بازآفرینی اساطیر هست؟
۲. چه رابطه‌ای میان بازآفرینی اساطیر و خلق شاهکارهای ادبی وجود دارد؟
۳. چگونه جام جهان‌نما به عنوان یکی از پرکاربردترین نمادهای اساطیری در دیوان حافظ بهترین نمونه برای بازآفرینی بالفعل اساطیر است؟

#### پیشینه پژوهش

جهان اسطوره هم به تبع جذابیت ذاتی خود و هم به سبب حضور پررنگش در شاهکارهای ادب فارسی بسیار پرخواهان بوده و از این رهگذر آثار تحقیقی فراوانی پدید آمده که مستقیم یا غیرمستقیم به مباحث مرتبط با اسطوره‌های ایران زمین پرداخته است. روشن است که پژوهش‌های اساطیری درباره اشعار حافظ به عنوان شاعری اسطوره‌گرا و اسطوره‌پرداز سهمی بسزا در این بین دارد؛ تا جایی که تنها از میان آثار کاملاً مرتبط با موضوع این نوشتار می‌توان به مقالاتی نظیر «جام جم» از دکتر منوچهر مرتضوی، «جام جهان‌نما» از دکتر محمد معین و «اسطوره و شعر حافظ» از دکتر حسن انوری و همچنین کتاب‌هایی مانند «حافظنامه» از بهاء‌الدین خرمشاهی و «تجلی اسطوره در شعر حافظ» از محمد مولایی یاد کرد که با همه سختگی و شمول علمی این آثار ارزشمند، یا بالکل عنایتی به پرسش‌های فوق‌الذکر نداشته یا آنچنان که بایسته و شایسته ضرورت طرح دغدغه‌های مذکور است بدان نپرداخته‌اند؛ چون غالباً بر بازگویی پیشینه اساطیری شخصیت‌ها و نمادهای ایران باستان حاضر در دیوان غزلیات، علل اسطوره‌گرایی حافظ و اثرپذیری وی از شاعران پیش از خود در این زمینه تمرکز داشته‌اند. البته همانگونه که روژ باستید اسطوره را مقوله‌ای «چندوجهی» و «فزاینده» معرفی می‌کند که از این حیث، نخستین مقوله بینارشته‌ای نیز هست نمی‌توان انتظار داشت با تحقیقات اسطوره‌شناسی که هنوز در دوران نوجوانی خود به سر می‌برد، از جملگی زوایای این مصدر زاینده برده‌برداری شود. (باستید، ۱۳۷۰: ۵۴)

#### بازآفرینی اسطوره

اسطوره برآیند تلاش فکری بشر بدوی برای درک و تشریح هستی و هستارها و رخدادهای آن است؛ تلاشی متناسب با درک و دریافت خام انسان آغازین که در حقیقت واکنشی است در برابر پرسش‌هایی بنیادین که همواره برای بشر در همه ادوار اتفاق می‌افتد؛ مانند من که و چه هستم؟ چه کسی جهان را خلق کرده؟ هدف این آفریننده از خلقت چه بوده؟ وی خود چگونه موجودی است و چه ویژگی‌هایی دارد؟ چرخه‌ها و حوادث طبیعت چگونه و برای چه رخ می‌دهد؟ آیا پس از مرگ زندگانی و جهانی دیگر وجود دارد؟ همین پرسش‌های همسان برخوایسته از نهاد ناآرام آدمی است که به تعبیر جوزف کمبل «سلسله اسطوره‌های همگون را با همه خامی‌ها و تناقضات در میان ملل صاحب پیشینه و فرهنگ اساطیری رقم زده است». (کمبل، ۱۳۹۳: ۱۴)

این وحدت مساله نقطه تلاقی نهاد پرسشگر بشر دیروز و امروز می‌شود که برای مثال وقتی با دغدغه امکان خلود رو به رو می‌شود برای دیروزینان اسطوره‌های آخیلوس و اسفندیار را به ارمغان می‌آورد و برای امروزینان کوشش در جهت تحقق بالفعل این شخصیت‌های نیمه جاودان را با کشف و دستکاری ژن میرامندی و پیرشوندگی رقم می‌زند.

اینگونه است که یگانگی دغدغه‌های آغازین، انسان اعصار فلسفه و عرفان و فناوری را هم با بشر بدوی بر سر میز رمزگشایی از پرسش‌هایی کهن و پاسخگویی به امیالی نهادینه همچون میل به جاودانگی می‌نشانند که این نیز به نوبه خود به لزوم بازآفرینی اساطیر می‌انجامد؛ زیرا اساساً هر کنش و واکنش انسانی در قبال برآوردن نیازها و امیال مرتبط با کهن‌پرسش‌های ازلی در عمل یا نهادن در فضا و قلمروی اساطیری است؛ فرایندی که حتی انسان اسطوره‌زدوده معاصر را هم وا می‌دارد دست کم در حد نامگذاری هم که شده نام‌ها و بن‌مایه‌ها و

رخدادهای اساطیری را برای هرچه بهتر فهمیدن و فهماندن یافته‌های خود به کار گیرد؛ مانند نامگذاری میل‌گریزی اولاد به واپس زدن والد به «عقده ادیپ» با الهام از اسطوره ادیپوس یا نامگذاری ژن عامل پیری به «ژن پاشنه» با الهام از ماجرای پاشنه آشیل در اساطیر یونان باستان. با این اوصاف، نمی‌توان ضرورت رجوع به مخازن و منابعی مانند شاهکارهای ادبی را که در پی پاسخگویی و برآورد نیازهای فرازمانی و فرامکانی بشر هستند به بهانه ایضاح و دقت علم و فناوری نادیده گرفت.

در این میان هر چه دغدغه‌های دیرین و سرشتی از این دست بیشتر و عمیقتر دامنگیر فرد شود بیشاپیش دستخوش تماس با عوالم اساطیری می‌گردد تا آنجا که فکر و گفتار و نوشتارش مایل به استخدام عناصر و نمادهای اساطیری می‌شود و «همچون ملکه ذهن، خود را عقده‌وار مأمور رمزگشایی از هر چیزی می‌بیند که برای ذات آدمیزاد جذابیت ازلی دارد». (سیگال، ۱۳۹۴: ۴۶) عرفان که به نوعی همان اسطوره تاویل و تطبیق یافته از جهان بیرون به جهان درون است جولانگاه شماره یک چنین پرس و جوهایی پس از اسطوره است؛ به گونه‌ای که می‌توان آشکارا محوریت همان سوالات دیرینه را در شاهکارهای عرفانی ملاحظه کرد؛ از جمله، کیست که از دیده برون می‌نگرد؟ از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ کیست نگارنده غیب و از چه رو نقش زد این دایره مینایی؟ چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟ نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد!

مراد از تاویل گرا بودن عرفان بویژه در تعامل با اسطوره آن است که چون عرفان در حقیقت بازسازی و بازنمایی کشمکش‌های جهان درون آدمی و صحنه رویارویی شخصیت‌هایی نظیر نفس و شیطان و دنیا با روح و عشق و وحی و همچنین مخاطر و مهالک گذر از گردنه‌های شهوت و آز و حسد و لزوم پیروی از انسان کامل است هیچ پیش‌نمونه عینی بهتر از جهان اسطوره برای ملموس‌تر بیان نمودن این حقایق انتزاعی و گاه پیچیده نمی‌توان یافت که «معمولاً از آفتابی نمودن معانی و مدلول‌ها می‌گریزد و به فضایی چندلایه و رمزآلود روی می‌آورد لذا برای رمزگشایی از آن‌ها بناچار باید به تاویل توسل جست». (قبادی، ۱۳۸۶: ۹۳) اینجاست که عرفان با کشف و برقراری رابطه و تشابه میان نمادها و بن‌مایه‌های اساطیری و عرفانی، انسان کامل را رستم جهان‌پهلوان می‌نمایاند که چون خود هفت‌خوان دنیای درون را در تقابل با گرگ شهوت و اژدهای آز و شیر خشم به سلامت پشت سر نهاده شایسته پیروی بی‌چون و چراست تا سالک بتواند در نهایت با رهنمون وی بر افراسیاب نفس فایق آید و او را از مرزهای ایران جان دور دارد.

بدین سان آمیزه‌ای تاویلی از دو جهان همیشه‌رمزناک و جذاب یعنی اسطوره و عرفان خمیرمایه تولید شاهکارهایی مانند منطق‌الطیر می‌شود که به حق بخشی عظیم از توفیق خود را مرهون پیش‌زمینه ذهنی جمعی برجا مانده از اساطیر ایران باستان است که هم قدمت و سرنوشت‌سازی موضوع مورد نظر عطار را تداعی می‌سازد و هم ذهن مخاطب را برای شبیه‌سازی و پذیرش هرچه بهتر سمبول‌هایی چون هفت وادی، سیم‌رغ و هدهد راهنما آماده می‌کند.

در فرهنگ فکری و ادبی ایران‌زمین شاید بهترین نمونه برای این موضوع حافظ باشد که «نه تنها پاره ای از اسطوره‌های ایران باستان را بازآفرینی نموده بلکه از شخصیت‌هایی غیر اساطیری مانند پیر مغان و رند نیز اسطوره ساخته است». (خرم‌شاهی، ۱۳۸۷: ۱۱) اما آنچه اهمیت و کیفیت رویارویی حافظ با پرسش‌های اساطیری و بازآفرینی اسطوره‌ها را در مقایسه با دیگر کلان‌آفرینشگران، دوچندان نموده است فراتر بردن سطح این نوسازی از درجه بالقوه به بالفعل بویژه در تعامل با جام جم بوده که به نظر می‌رسد محبوب‌ترین نماد اساطیری نزد حافظ است و گرنه این همه به تکرار آن در غزلیات خویش دامن نمی‌زد و این همه میان جام و جم و دل و جان ارتباط برقرار نمی‌کرد و به اسطوره‌های آغاز، همچون الست و ازل پیوند نمی‌داد؛ برای نمونه:

آن کس که به دست جام دارد سلطانی جم مدام دارد

سررشته جان به جام بگذار کاین رشته از او نظام دارد (حافظ، ۱۳۸۷: ۸۶)

خرم دل آن که همچو حافظ جامی ز می الست گیرد (همان، ۱۰۷)  
 آگاهی از این پیوند می‌تواند مخاطب را توجیه و متقاعد سازد که چرا حافظ سروده‌های خود را به زمان آدم و بهشت موعود نسبت می‌دهد؛ آنجا که می‌گوید:  
 شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود (همان، ۱۴۶)

#### حافظ و جام جم

جام جم که با عناوینی دیگر همچون جام جمشید، جام کیخسرو، جام جهان‌بین، جام جهان‌نما و جام گیتی‌نما نیز شناخته می‌شود ریشه در اساطیر ایران باستان دارد که طبق آن کیخسرو پادشاه پیشدادی با نگرستن در آن می‌توانسته احوال و حوادث جهان را تماشا کند. (دهخدا، ۱۳۸۹: ۴۳۱) دکتر معین در مقاله «جام جهان‌بین» بر آن است که دلیل نسبت دادن جام کیخسرو به جمشید یکی مشهورتر بودن جم بوده است و دیگری باور به کشف شراب توسط جمشید. (معین، ۱۳۲۸: ۳۰۲) این درآمیختگی در دو بیت از غزل «ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی» نیز هویدا است:

گوی خوبی بردی از خوبان خلخ شاد باشد جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی  
 باده نوش از جام عالم‌بین که بر اورنگ جم شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی  
 (حافظ، ۲۹۷)

ویژگی دیداری شگفت‌انگیز این جام موجب می‌گردد که با ظهور و رواج عرفان که اصل کشف و شهود را بسیار تبلیغ می‌کند جام جم نمادی برای دل عارف واقع شود که به شرط تصفیه از لای هوا و هوس همچون جام کیخسرو بصیرت احوال‌شناسی و جهانبینی می‌بخشد. سنایی و عطار در زمره سرایندگانی هستند که پیش از حافظ با این رویکرد در سروده‌های خود از جام جم جهت تبیین افکار خود بهره می‌برند. برای نمونه سنایی می‌گوید:

به یقین دان که جام جم دل توست مستقر سرور و غم دل توست  
 تو تمنا کنی جهان دیدن جمله اشیاء در آن توان دیدن (سنایی، ۱۳۶۳: ۷۷)

یا عطار می‌گوید:

جانا می‌عشق در دلی شد کو محو وجود جام جم شد (عطار، ۱۳۹۳: ۱۷۴)

این جام جم پنداشتن دل صافی آنگاه که به گردونه بازآفرینی حافظ می‌رسد نه تنها در غزلیاتی همچون «سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد» یا «دلی که غیب‌نمای است و جام جم دارد» به اوج تعبیر عرفانی خود می‌رسد و با اسطوره خلقت گره می‌خورد:

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد

گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد (حافظ، ۱۰۱)

بلکه به شکلی کم‌سابقه از مرزهای یک ایده صرف و بالقوه فراتر رفته در قالب دیوان اشعار، تجسمی مثالین و عملی می‌یابد؛ یعنی دیوان حافظ به گونه‌ای مشابه همان می‌کند که در اساطیر از جام جم سراغ داریم؛ چرا که دیوان نیز جهان‌نمایی و پیشبینی می‌کند و اغلب آن را به نیت همان کاربری جام جهان‌بین به دست می‌گیرند. از این حیث می‌توان ادعا نمود حافظ چنان بازآفرینی دگرگونه‌ای انجام داده که ابزاری افسانه‌ای و مختص پادشاهان جنبه واقعی به خود گرفته و براحتی در اختیار عوام الناس در آمده است و مهمتر از همه این که گویا حافظ خود نیز بدین حقیقت وقوف داشته است؛ چنانکه خود نیز ادعا می‌کند:

گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی بیا و همدم جام جهان‌نما می‌باش (حافظ، ۱۹۱)

این بازآفرینی متمایز که از دید نگارنده باید یکی از رموز جاودانگی حافظ از رهگذر رویکردهای اسطوره‌گرایی وی تلقی شود با سه مولفه پرسامدی، ارزشنمایی تاویلی و فالپذیری به شرح زیر امکانپذیر گشته است.

#### ۱-۴. بسامد بالا

تکرار پیاپی یکی از راهکارهای شناخته شده بلاغی است که به منظور مرکزیت بخشیدن به موضوع مورد بحث رخ می‌دهد. این الگو چه به صورت خودآگاه مکرر در متون تعلیمی از قبیل کتب مقدس و آثار ادیبان اصلاح طلب و چه از رهگذر ملکه ذهن شدن موضوع به شکل ناخودآگاه فراوان اتفاق می‌افتد. البته ناگفته پیداست که پرتکراری آنچه محوری و سرنوشت‌ساز نیست نه از آن در ذهن مخاطب ملکه می‌سازد نه اهمیت و ضرورتی گزیرناپذیر بدان می‌بخشد؛ برخلاف دو نماد و اصل بنیادین اسطوره‌ای و عرفانی مانند جام و جم و احاطه بر رمز و راز عالم غیب که حافظ پیوسته در کنار هم می‌نشانند:

هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند / رموز جام جم از نقش خاک ره دانست (همان، ۴۴)

در این راستا یکی از پرسامدترین ترکیبات اساطیری در شعر حافظ همین جام جم و دیگر اشکال آن است؛ به گونه ای که به تعبیر دکتر مرتضوی از میان شاعران پارسی گوی متنوع ترین و دلانگیزترین شکل کاربرد نماد جام جم در دیوان حافظ اتفاق افتاده است. (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۱۹۷) شاید بتوان گفت این توجه فراوان خواجه به جام جم رهاورد منش و روش غم‌ستیزی وی است که آن هم به نوبه خود پیامد اصل مسلم غنیمت شمردن دم است. ارتباط جام جم نیز با غمزدایی هم از جنبه دنیوی آن یعنی خلاصی از دست غم به مدد سکر تواند بود هم از جنبه عرفانی آن یعنی سرخوش شدن از واردات غیبی به جام دل زنگارزدوده؛ زیرا اندوه در مسلک عرفان ناشی از کدورت باطن و تیرگی ضمیر است و گرنه وجودی که پیمانۀش از تجلیات سرمست کننده، لبالب گردد دیگر جای برای گنجایی اندوه ندارد؛ برای مثال وقتی حافظ در غزل «ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه» با تحسر و ملال از معشوقه گلایه می‌کند چنین پاسخ می‌شنود:

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار / خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه (همان، ۲۸۸)

یادکرد مداوم جام اساطیری فضای ذهنی مخاطب را بیشاپیش آماده اثرپذیری و همسان‌پنداری می‌کند بویژه وقتی حافظ با یادکرد درجه‌داری جام جم و برقراری رابطه پنهانی تاویلی میان اصل لزوم و تناسب ظرفیت‌مداری نوشنده از جام با لزوم و تناسب ظرفیت‌مندی سالک در طی مسیر، خواسته یا ناخواسته مخاطب را به سمت برداشت جام‌جم‌گونه از دیوان می‌کند.

#### ۲-۴. ارزشنمایی تاویلی:

پس از ویژگی قابلیت جهان‌نمایی، برخورداری از هفت خط یا درجه، دیگر ویژگی مشهور جام جم بوده است؛ چنانکه ادیب الممالک فراهانی می‌گوید:

هفت خط داشت جام جمشیدی / هر یکی در صفا چو آیینه

جور و بغداد، بصره، ازرق / اشک و کاسه‌گر و فرودینه (فراهانی، ۱۳۷۸: ۲۷۵)

این هفت درجه از پایین به بالا به ترتیب برای تعیین میزان شرابی بوده که ساقی متناسب با ظرفیت افراد باده برایشان می‌ریخته است. همین عدد هفت و مرحله‌بندی و ظرفیت‌مندی افراد کافی بوده تا در دستگاه تاویل محور عرفان که هر پدیده و مقوله را با دید تاویل می‌نگرد به هفت مرحله و مقام سیر و سلوک و ظرفیت متفاوت هر سالک در دریافت واردات و الهامات ساقی غیب تعبیر و تفسیر شود. فراتر از این حافظ با دیوان جهان‌نمایش دو رشته اصول ارزشی هفتگانه را هم برای روابط اخلاقی-اجتماعی و هم روحانی-عرفانی تبلیغ می‌کند که به مثابه جام جم ارتقا

از هر یک از این ارزش‌ها به ارزش والاتر، مستلزم برخورداری از ظرفیت درک و طی مراحل و مدارج فرودینه‌تر است.

این مدارج هفتگانه که می‌توان آن‌ها را دو روی یک سکه تلقی کرد هم ارزش‌های فرهنگی جهان بیرون و هم ارزش‌های معنوی جهان درون را در بر می‌گیرد. ارزش‌های اخلاقی-اجتماعی هفتگانه مذکور عبارتند از: اول، قضاوت و داوری درباره دیگران ممنوع:

بر آستانه میخانه گر سری بینی / مزن به پای که معلوم نیست نیت او

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او (حافظ، ۲۷۸)

دوم، پرهیز از بدگویی و ترور شخصیت که در واقع جنبه دیگر همان پرهیز از پیشداوری و ظاهرپرستی است:

ما نکویم بد و میل به ناحق نکنیم / جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید / گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم (همان، ۲۶۱)

سوم، وقت و دم را غنیمت شمردن؛ یعنی در زمان حال و به شادمانی زندگی کردن نه در گذشته جا موندن و در آینده موهوم و نامعلوم جا خوش کردن:

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی

پند عاشقان بشنو، وز در طرب باز آ / کاین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی (همان، ۳۲۵)

چهارم، صلح‌دوستی و بخشش:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد / نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد (همان، ۹۰)

پنجم، مردم‌داری و نیک‌منشی:

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ که رستگاری جاوید در کم آزاری است (همان، ۵۰)

ششم، پرهیز از نشست و برخاست با بدکرداران:

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار / خودپسندی جان من برهان نادانی بود (همان، ۱۳۳)

و هفتم، نیکوکاری و خیرخواهی:

هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید / در رهگذار باد نگهبان لاله بود (همان، ۱۳۵)

این‌ها همه، رهنمون‌های اخلاقی است که رابطه آدمی با آدمی را اصلاح می‌کند. به موازات این رهنمودها هفت خط مشی دیگر در کلام حافظ خودنمایی می‌کند که تبیین‌گر نوع و چگونگی رابطه آدمی با خدای خود است و در واقع به صورت سلسله مراتبی راه را برای روح آدمیزاد که مثل یک پرنده از آشیانش جدا شده و اکنون در قفس نفس و دنیا گرفتار آمده هموار می‌کنند تا بتواند حتی پیش از مرگ به اصل خویش رجوع کند:

اول، لزوم و ضرورت پیروی از یک پیر و راهنماست که قبلاً خود این راه را رفته، مخاطر و مهالک راه را می‌شناسد:

قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی (همان، ۳۳۵)

دوم، دنیاگریزی به معنای دل‌بسته و وابسته دنیا نبودن و نشدن است نه به معنای خود را از خوبی‌ها و نعماتش محروم کردن:

خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن / هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین داد (همان، ۷۹)

سوم، ریاستیزی است که در حقیقت رهاورد دنیاگریزی است؛ چون سرچشمه ریاورزی دنیا دوستی است:

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی / دام تزویر مکن چون دگران قرآن را (همان، ۱۵)

چهارم، جبرباوری به معنای همه چیز و همه کس را مقهور اراده و خواست خدا دانستن است نه جبری که منافی کوشش و تلاش آدمی باشد:

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم / اینم از عهد ازل حاصل و فرجام افتاد (همان، ۸۲)

پنجم، تسلیم بودن است که پیامد همان جبرباوری است؛ منتها به معنای هرچه پیش آید حکمتی در آن هست نه به معنای تسلیمی که آدمی را پشت موانع و مشکلات، منفعل و بی‌تفاوت نگه دارد:

در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست (همان، ۴۷)  
ششم، اشراق و شهود اسرار عوالم ماورا است که از مراقبه و تهذیب نفس حاصل می‌شود و معمولاً در عرفان با نماد جام و می بیان می‌شود:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما (۱۶)  
و سرانجام هفتم، مرحله بینش و نگرش عاشقانه است که موجب می‌شود عارف روابط و ضوابط عالم خلقت را بر اساس کشش دو سویه عشقی میان خالق و مخلوق ادراک کند و جهان‌بینی عاشقانه یابد و آفرینش را بر بنیان عشق ببیند:

رهر و منزل عشقیم و ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم  
سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلبکاری این مهرگیاہ آمده‌ایم (همان، ۲۶۳)  
از این منظر نیز می‌توان دیوان را نسخه ای به واقعیت پیوسته از جام جهان‌نما دانست و پذیرفت که تنها از سر مبالغه ادبی یا خودستایی معمول شاعرانه نیست که صاحب دیوان می‌گوید:

همچو جم جرعه ما کش که ز سر دو جهان پرتو جام جهان‌بین دهدت آگاهی (همان، ۳۳۵)

### ۳-۴. فال‌پذیری:

منحصر به فردترین خصیصه بیرونی دیوان حافظ از دید نوع تعامل مخاطبان با آن قابلیت فال‌پذیری است که موجب شده همراه با ترفندهای شاعرانه و نکته‌پردازی‌های عارفانه کلام حافظ، استقبال از اشعار این شاعر بیش از هر شاعر فارسی زبان دیگر شود. البته نگارنده مقاله حاضر خود معتقد است رمز فال‌پذیری دیوان حافظ در وهله نخست نه در قدرت پیشگویی خواجه بلکه در زبان و بیان چندپهلوی و همچنین شمول غزل‌های وی بر موضوعات گوناگون نهفته است. این دو عامل سبب می‌شود که معمولاً با هر نیتی به دیوان فال زده شود پاسخی آینده‌بینانه در راستای آن گرفته می‌شود. با این همه هم نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که شاهکاری اینچنین منحصر به فرد که دست کم بخشی از آن دستاورد غور و غوص شاعر در عوالم فرامادی بوده از جنبه‌های روشنگرانه و کلیدهای اسرار خالی باشد و نیز این که حتی اگر قابلیت فال‌پذیری و پیشگویی دیوان را بکلی به شگردهای بیانی و تنوع مضامین غزل‌سراینده نسبت دهیم باز هم همین اقبال‌فال‌باور مخاطبان و کسب پیشبینی از دیوان در شکل‌گیری ذهنیت جام‌جم‌گونگی نسبت به آن نقشی بی‌چون و چرا دارد؛ ذهنیتی که فراتر از تعارفات و تعصبات معمول و مرسوم در باب بزرگان و مشاهیر، حافظ را به القابی نظیر لسان‌الغیب و خواجه راز نایل نموده که این نیز در جای خود نشان دهنده توفیق و امتیاز کار حافظ در تبدیل جام جم به دیوان اشعار خود است؛ آن هم وقتی حافظ هم خود مدام از فال زدن‌های خویش سخن می‌گوید:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد (همان، ۱۱۸)

و هم مخاطب را به فال زدن فرا می‌خواند:

به ناامیدی از این در مرو بزنی فالی بود که قرعه دولت به نام ما افتد (همان، ۸۴)

### نتیجه

نزدیک به هفت سده از ظهور حافظ و به جا ماندن تنها میراث مکتوبش یعنی دیوان غزلیات می‌گذرد؛ دیوانی که نه تنها به ارمغان آورنده لحظه‌ها و لذت‌های شاعرانه و رمانتیک و همچنین افکار بلند اخلاقی-روحانی برای فارسی‌زبانان بوده بلکه در رخدادی بی‌نظیر، مرجعی برای پیشبینی آینده نزد ایرانیان نیز بوده است که با عنوان فال

حافظ شناخته می‌شود و القاب و عناوینی واقع‌نما و نه تعارفی و اغراقی چون خواجه راز یا لسان‌الغیب برای شاعر با خود به همراه آورده است.

بنا بر تبیین این پژوهش این ویژگی منحصر به فرد که گویا خود حافظ هم ذهنیتی خودآگاه یا ناخودآگاه درباره آن داشته محصول برخورداری دیوان از سه مولفه درونی و بیرونی یعنی کاربرد پربسامد نماد اساطیری جام جم، ارزشنمایی تاویلی و فالپذیری است؛ بدین قرار که از یک سو تکرار پی در پی نماد جام جم (دل متجلی) به عنوان ابزاری برای کشف و شهود سر دو عالم و تبیین تاویلی هفت ارزش برتر اخلاقی-روحانی که در ارتباطی تنگاتنگ با ضرورت ظرفیت‌مندی سالک مطرح می‌شود و از این حیث نیز یادآور هفت خط جام جم است و از سوی دیگر بهره‌وری جام جم گونه مخاطب از دیوان تحت عنوان فال حافظ همه و همه دست به دست هم داده تا اسطوره‌ای کهن نه تنها بازآفرینی گردد بلکه در قالب دیوان اشعار تجسمی مثالی بیابد و فراتر از یک باور و ایده محض، جنبه کاربردی و کارکردی به خود بگیرد. این توفیق را باید از دیگر وجوه تمایزبخش اسطوره‌گرایی حافظ در مقایسه با دیگر سراینده‌گان و نویسندگان فارسی زبان دانست. می‌توان این دستاورد حافظ را به عنوان نمونه‌ای شایسته برای اثبات این حقیقت به کار گرفت که اولاً اسطوره‌ها همچنان زنده‌اند و استعداد بازآفرینی و شاهکارسازی دارند و دوماً ادبیات، حضوری بالفعل، پویا و اثرگذار در زندگانی و جامعه ما دارد.

#### منابع

- ادیب‌الممالک فراهانی، میرزا محمد صادق، (۱۳۷۸) دیوان اشعار، به کوشش مجتبی برازآبادی، تهران، نشر فردوس. باستید، روز، (۱۳۷۰) دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران، نشر توس.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۷) دیوان غزلیات، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ سوم، تهران، نشر روزنه.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۸۷) حافظ‌نامه، چاپ چهارم، تهران، نشر علمی فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۸۹) لغت‌نامه؛ چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، ابومجد مجدود ابن آدم سنایی، (۱۳۶۳) دیوان سنایی، به کوشش مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، نشر سنایی.
- سیگال، رابرت، (۱۳۹۴) اسطوره، ترجمه احمدرضا نقاد، تهران، نشر ماهی.
- عطار نیشابوری، محمد ابن ابراهیم (۱۳۹۳) غزلیات عطار نیشابوری، به کوشش رسول مرادی، تهران، نشر آبان.
- قبادی، حسینعلی، (۱۳۸۶) «سیر تحول نمادپردازی در فرهنگ ایرانی»، چاپ اول، تهران، نشر مدرس.
- کمبل، جوزف، (۱۳۹۳) قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۸) «مکتب حافظ»، چاپ پنجم، تهران، انتشارات توس.
- معین، محمد (۱۳۲۸) «جام جهان‌بین»، مجله دانش، سال اول، شماره ششم.